

نگاهی به فیلم «قلب رقه»

لکنت در قصه، نیرومند در اجرا

ساره جوان

رضا مامور امنیتی ایرانی است که به عنوان یک نیروی رسانه‌ای در دل داعش نفوذ کرده است. ماموریت جدیدش این است که خبری از نفوذی دیگرشان به نام عباس بگیرد، که در یک عملیات انتحاری ظاهراً کشته شده است. رضا در مسیر ماموریتش با همسرش ریما، که گمان می‌کرده کشته شده، مواجه می‌شود و به کمک او کارش را پیش می‌برد.

قلب رقه جدیدترین ساخته خیرالله تقیانی پور است که پیشتر نام او با سرریال‌های نجلا و ترور گر خورده بود. این فیلم نیز مانند نجلا در داستان پردازی‌اش دچار لکنت است. تقیانی پور در این فیلم نشان داد که می‌تواند در گونه‌های دیگر هم مخاطب را همراه سازد اما آن چه باید تقویت کند قصه گویی‌اش است؛ ضعفی که فیلم سعی دارد آن را با ملودرامی در دل حادثه جبران کند. با این حال سوژه و گونه سینمایی که فیلم انتخاب کرده آن قدر جذابیت پرداخت دارد که مخاطب ضعف‌های آن را بزرگ نمی‌بیند. فیلم روایتگر تلاش نیروهای امنیتی در مقابله با داعش است و بخشی از قدرت و توان ایران را در این مقابله به تصویر می‌کشد. غافلگیری مخاطب در میزان نفوذ ایران در دل داعش رفته رفته بیشتر می‌شود و او را همراه می‌سازد.

فاصله گرفتن از سوژه‌های تکراری

سینمای ایران سال‌هاست که در گیر طنزهای سطحی، قصه‌های آپارتمانی و مضامین تکراری اجتماعی است. در سال‌های اخیر سینمای ایران سعی دارد از فیلم‌های آپارتمانی فاصله بگیرد و تجربه‌هایی هم در گونه‌های دیگر داشته باشد؛ قلب رقه یکی از این تجربه‌هاست. فیلم بنا دارد ماموری امنیتی در دل حوادث یک بحران راقصه پردازی کند؛ تصویری آشنا که نام بسیاری از فیلم‌های به یادماندنی سینمای جهان را یادآوری می‌کند. قلب رقه در پرداخت یک تریلر جاسوسی - حادثه‌ای برای سینمای ایران یک نمونه قابل قبول است؛ اما آنچه مخاطب انتظار دارد انطباق شخصیت پردازی فیلم با واقعیت موجود است. رضا در نقش یک مامور امنیتی به خوبی ظاهر شده و یادآور قالب‌های کلیشه‌ای جاافتاده در این گونه سینمایی است اما فاصله و وجه تمایزش را با نمونه‌های مشهور می‌توانست با پرداخت بیشتری نمایان سازد. او به عنوان یک ایرانی در این عملیات متفاوت از نفوذی‌های دیگر ظاهر می‌شود و از نجات عبدالله، هم‌رزم افغانی‌اش هم به راحتی نمی‌گذرد. خصلتی که نسبتش را مخاطب به راحتی باور می‌کند و در گوشه‌های دیگر فیلم هم به دنبال ترسیم وجوه دیگر این تفاوت می‌گردد.

قلب رقه نشان می‌دهد سینمای ایران در بعد فنی به درجه‌ای از رشد رسیده که می‌تواند تنه به تنه فیلم‌های تریلر جاسوسی مشهور جهان بزند و مخاطب را با نمایش حادثه‌های پی‌در پی همراه سازد؛ اما انتظار می‌رود سینمای ایران از همین تجربه‌های نخستین حرف‌های خودش را با تصویرسازی در ست از هویت دینی - ملی‌اش بزند. آن چنان که سید مرتضی آوینی معتقد بود جنگ هشت ساله ما با رژیم بعث، با دیگر جنگ‌های مشهور جهان تفاوت ماهوی دارد و برای همین هم به کار بردن واژه سینمای جنگ را برای دسته فیلم‌های دفاع مقدس در ست نمی‌دانست؛ سینمای ایران اگر به دنبال پرداخت در ست این تفاوت نباشد و فاصله خود را با سینمای جهان فقط در بعد فنی ببیند خیلی زود مخاطبش را از دست می‌دهد؛ آن چه در عصر کنونی برای مخاطبان جذابیت دارد الگوهای متفاوت شخصیتی است. در باره قلب رقه اتفاقی که افتاده این است که یک شهرام حقیقت دوست چشم‌رنگی و خوش سیما به عنوان قهرمان بزن بهادر اکشن داریم که دقیقاً همان مختصاتی را برای ما تداعی می‌کند که در فیلم‌هایی که جیسون استاتهام یا مارک والبرگ بازی می‌کنند، می‌شناسیم. همان نوع تیراندازی‌ها و درگیری‌های مبتنی بر زور بازوی تن به تن، ابتکارات استراتژی یک هالیوودی و حتی عشق و عاشقی آمریکایی مآبانه. چیزی که سینمای ایران را متفاوت‌تر می‌سازد بحث هویتی است که متاسفانه فیلم در این بخش تا حدودی می‌لنگد.